

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۷

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۸

حجاب جان

فائزه جنیدی^۱

چکیده:

حجاب در اصطلاح صوفیه به معنی هر چیزی است که انسان را از حق و حقیقت دور می‌دارد. صوفیه با تأثر از حدیث نبوی که بین خدا و انسان حجاب‌های زیادی از نور و ظلمت قرار دارد؛ حجاب‌ها را در دو دسته نور و ظلمت می‌گنجانند و می‌گویند از آنجا که انسان ترکیبی از ظلمت جسم و نور روح است پس حجاب‌هایی چون شهوات و صفت‌های ناپاک حجاب ظلمت جسم اند و کشف و شهود و حیرت و ... می‌توانند حجاب نور روح باشند. زمانی که سالک با بیداری نفس لوامه، به آگاهی می‌رسد، ابتدا از خودی خود و نفس خود شکایت می‌کند و همین مقدمه‌ی حجاب‌های نوریه است. حجاب مراتبی دارد چون مَهر و ختم دل، رین، صدا، غشا و غین که اصلی‌ترین منبع شناخت آنها قرآن است و تفسیرها و تأویل‌هایی که عرفا از آن آیات دارند. سالک باید ابتدا با غلبه بر نفس اماره حجاب‌های مال و جاه و تقلید و معصیت را از میان ببرد تا آماده هدایت گردد. سپس با آشنایی با عالم روح و انشراح قلبش به دقایقی خواهد رسید که اگر در بند آنها بماند، باز هم در حجاب خواهد بود و نتیجه این که با شناخت حجاب‌ها انسان به شناخت خود نزدیک تر می‌گردد به ویژه حجاب‌های نور که ارزش خلیفه‌اللهی انسان را تأیید می‌کنند و آنچه در نهایت در دست است این است که همواره بین انسان و خدا حجاب‌ها باقی است.

کلید واژه‌ها:

حجاب، نور و ظلمت، غشاوت، رین، غین، نفس.

۱- دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران - نویسنده مسئول.

F.joneidi@yahoo.com

پیشگفتار

عرفان اسلامی انسان را سالکی می‌پندارد که دانسته یا ندانسته، هدایت شده یا غافل رهسپار راهی است که او را به حقیقت مطلق، یعنی خداوند تعالی می‌رساند، و در تمام تعالیمش انسان را به آگاهی و صفای باطن دعوت می‌نماید تا بیننده بر این فطرت حق جوی خود باشد. او انسان را رونده در دایره ای می‌بیند که بدایتش حق است و نهایتش هم اوست. عرفان بر این باور است که حق عین سلوک است که همه ظهور او هستند و حق تعالی در همه ظاهر. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ۲۶۷) خداوند به صراحت می‌فرماید: مؤمنان فروتن و خاشع (بقره/۴۶)، ایمان آورندگان صبور بر مصائب (بقره/۱۵۶) و مؤمنانی که از خدای خویش می‌ترسند (المؤمنون/۶۰)؛ به یقین می‌دانند که با پروردگار خود دیدار خواهند کرد. در تأویل های عرفانی این آیات، راجعون به حق را رسیدن به فنا در صفات خداند و محو گشتن در صفت های او دانسته- اند. (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۳۱) حتی در سوره انبیا به محجوبان حق که تفرقه در دین انداختند نیز می‌گوید: که در نهایت بازگشت همه به سوی ماست. (الانبیاء/۹۳) پس اگر انسان که ذاتی کمال گرا دارد و راه حقیقت بهترین راه رسیدن او به کمال مطلوب است، موانع راه را بشناسد و پرده ها و کدورات جسم و جان خود را برطرف سازد تا شایسته تابش آفتاب حقیقت گردد، شاید بتواند به یاری عنایت خداوند صفای روحانی خود را به دست آورد تا حق شناس و حق گو و حق بین گردد.

حجاب در لغت به معنی در پرده کردن و باز داشتن است و موانع از رسیدن دو چیز به هم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۲۱۹) و مترادف با حاجز، رادع، مانع، عائق، سد و حائل میان دو چیز است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۹۸) پس هر چه که مانع چیزی از چیز دیگر شود، حجاب

است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۸۶). در نهایت گفته اند حجاب هر چیزی است که مطلوب تو را بپوشاند (جرجانی، ۱۳۷۰: ۳۷) یا آن را از چشمانت نهان سازد (همان: ۱۱۹)

در اصطلاحات صوفیه، حجاب ضمن در بر داشتن معنای لغوی خود، در معانی و دسته بندی های دیگری می گنجد. حجاب پرده ای است میان مطلوب و مقصود از یک سو و طالب و قاصد از سوی دیگر، که سبب خواری و حقارت سالک می گردد و نوعی امتحان و ابتلای الهی محسوب می شود. (سراج، ۱۳۸۸: ۳۸۲) در متون صوفیه، حجاب با مترادفاتی چون پرده، نقاب و مراتبی چون رین، ختم و مهر قلبی، صدأ، غشاوت، عماء، غین و عارض؛ (مراتب حجاب ضمن معرفی حجاب ها خواهد آمد) بحث و بررسی می گردد. عرفا «حجاب» را موانعی می دانند که عاشق را از معشوق باز می دارد و به نوعی از انواع از جهت عاشق به حکم اراده‌ی معشوق است. «پرده» موانعی را گویند که میان عاشق و معشوق است و از لوازم طریقت است و از جهت عاشق یا معشوق نیست. و «نقاب» موانعی است که معشوق را دور از عاشق نگه می دارد. (الفتی تبریزی، ۱۳۷۷: ۴۷) به هر رو حقیقت حجاب هر آن چیزی است که سالک را از حق منع کند اگرچه کشف ها و معرفت ها باشد (روزبهان، ۱۳۴۴: ۵۷۲) امام محمد باقر (ع) در تفسیر آیه ۲۵۶ بقره، طاغوت را همان حجاب هایی می داند که سالک را محجوب ساخته است. (عطار، ۱۳۸۱: ۸۴۹) باز در تعریف حجاب گفته اند: نقش پذیری صورت های کونی و وجودی در قلب که مانع از قبول تجلی حق تعالی یا حقایق می باشند. (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۷: ۲۶)

عرفا حجاب های گونانی را بر شمرده اند و در چندین مرتبه آن را گنجانده اند. می گویند اصل حجاب چهار چیز است: دوستی مال، دوستی جاه، تقلید از پدر و مادر و معصیت. که بر طرف ساختن آنها طهارت و وضوی راه سلوک است. (نسفی، ۱۳۷۱: ۹۷) تقلید کورکورانه از والدین یا مطلق هر تقلیدی که حاجب دریافت حقایق باشد را «حجاب عظیم» می نامند. (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۱۱)

حجاب مال با انفاق آن و حجاب جاه با دور ماندن از جایگاههای دنیوی و تواضع داشتن و گمنامی پیشه کردن و حجاب تقلید، با رها کردن تعصبها و تصدیق توحید و رد کردن هر معبوی جز خدا و حجاب معصیت، با توبه کردن و بیرون آمدن از مظالم و تصمیم قطعی بر عدم معاودت به آن، باز دادن حق خلائق و خشنود کردن آنها بر طرف می گردد. پس از آن نیاز به راهبری پیری هدایت گر دارد. (غزالی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۵۶)

در یک تقسیم بندی کلی حجاب ها به دو نوع حجاب ظلمانی و نورانی تقسیم می گردند . اساس این تقسیم بندی حدیث معروف پیامبر اسلام است که فرمودند: «انَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ» این حدیث بسیار مورد اقبال صوفیه قرار گرفته و به طرق مختلف شرح و تفسیر شده است . حجاب های نورانی ارواح لطیفه، عقول و نفوس و عالم امر و ابداع اند که مظاهر صفات حق هستند. این صفات از سویی خود مظهرند و از دیگر سو سائر. مانند شعاع آفتاب که دیده را از دیدار خورشید ناتوان می سازد و حاجب چشم از دیدار خورشید است ولی از سویی خود مظهر آفتاب است و دلیل بر وجود آفتاب.(خوارزمی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۴) و حجاب های ظلمانی، هر حجابی که از جسم و کالبد خاکی و نفس اماره سر می زند را در بر می گیرد. حجاب های ظلمانی، رذایل اخلاقی و نفسانی انسانند؛ صفاتی چون؛ شهوت، غضب، حقد، حسد، بخل، کبر، حُب مال و جاه، ریا، حرص، غفلت و سایر اخلاق ذمیمه.(عین القضاة، ۱۳۷۱: ۱۰۲)

به تعبیری دیگر حجاب های ظلمت گرفتاری در کثرت است کسی که غافل باشد از درک مقام وحدت باز می ماند و در حجاب و ظلمت کثرت گرفتار می گردد، چرا که وحدت، منبع نور است و کثرت، منبع ظلمت.(خوارزمی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۴۴۰)

مطابقت حجاب در عرفان با قرآن

به صراحت می توان دید که تعبیر عرفا از انواع حجاب کاملاً مطابق با آیات قرآن است: خداوند(در قرآن) به پیامبر می گوید: چون تو قرآن بخوانی میان تو و آنان که به قیامت ایمان نمی آورند، پرده ای ستبر (حجاباً مستوراً) قرار می دهیم. (سوره اسراء آیه ۴۵ و ۴۶) مفسران حجاب مستور را همان «حجاب قلبی» می دانند و مستور را در معنی ساتر که این حجابی بود بر قلب کافران که قادر به دیدار پیامبر نبودند(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۵۶۱) و گفته اند چون مستور صفت حجاب است نامرئی است.(قاموس قرآن، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۵) ابن عربی می گوید: یعنی قادر به دیدار حقیقت خواننده ی قرآن نبودند.(ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۳۸۱) در سوره فصلت آیه ۵، قلب کافران در پوششی ستبر است که توحید را در نمی یابند و گوششان سنگین است و از حق در حجابند. این حجاب، صفت های نفسانی است که قلب ها را کور و گوش ها را کر می سازد و آنها را در پرده نگه می دارد(همان، ج ۲: ۲۱۸) تفسیر های عرفانی از آیات قرآن مفهوم حجاب در تصوف را روشن تر می نماید. أَرَاءَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَ

أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنَ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳، جاثیه) هر چه انسان می‌پرستد، رب اوست؛ ختم بر گوش و قلب هم همان رانده شدن از درگاه هدایت و دور شدن از شنیدن کلام حق است، این همان حجاب «رین» است که حجابی غلیظ است. و غشاوت که بر چشم قرار دارد همان پرده ای است که او را از دیدار جمال حق و شهود او ناکام می‌گرداند. (همان، ج ۲: ۲۵۴) غشاوت (غشاوة) غشاوت از غشی به معنی پوشاندن می‌آید و آن یعنی هر چه که بتواند چیزی را بپوشاند. در قرآن، غشاوت بر چشم در سوره های (جاثیه/۲۳) و (بقره/۷) آمده است و هم ریشه های آن مانند غَشِيَةٌ وَ تَغَشَّاءُ، وَ غَشِيَّتُهُ، غَشِيْتُ، غَشَّاهَا وَ تَغَشَّاهَا، الْغَشِيَانُ، وَ الْغَاشِيَةُ، غَوَّاشٍ، وَ غُشِيََ در این آیات آمده است: «وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ (لقمان / ۳۲)، فَغَشِيَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ (طه / ۷۸)، وَ تَغَشَّى وَجُوهَهُمُ النَّارُ (إبراهیم / ۵۰)، إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى (النجم / ۱۶)، وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى (اللیل / ۱)، إِذْ يَغْشِيكُمُ النَّعَاسَ (الأنفال / ۱۱). فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ (الأعراف / ۱۸۹). أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ (یوسف / ۱۰۷) أی: نائبه تَغَشَّاهُمْ وَ تَجَلَّلَهُمْ. لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَّاشٍ (الأعراف / ۴۱)، وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (الغاشیة / ۱)، در اینجا کنایه از قیامت، كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ (الأحزاب / ۱۹)، نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ (محمد / ۲۰)، فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (یس / ۹)، وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ (البقره / ۷)، كَانَمَا أُغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ (یونس / ۲۷)، وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ (نوح / ۷)، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷) این واژه در جایی که به انسان برمی‌گردد، به معنی غرق شدن او در حجاب های مادی و پوشش های جسمی و حسی است. و در جایی که به روز و شب بر می‌گردد، تأویل هایی دارد که در حجاب های نور پرداخته خواهد شد.

غشاوت هر چیز پلیدی است که قلب را بپوشاند و بعضی گفته اند: غشاوت پرده ای است که قلب را در بر گرفته و هر گاه از قلب برداشته شود، دارندهی آن قلب می‌میرد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۱۲۶) و شاید با این معنی؛ مرگ ارادی و موتوا قبل ان تموتوا معنایی دیگر یابد. در عرفان، غشاوت را زنگاری می‌دانند که بر صفحه‌ی آینه دل می‌نشیند و چشم بصیرت را در مانده می‌سازد و صفحه‌ی آینه ای بصیرت را مخدوش می‌سازد. (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۰۳)

إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ (۱۵) سوره مطفین (این آیات از مهم ترین

آیاتی هستند که صوفیه در باب حجاب به ویژه حجاب «رین» به آنها استناد می‌جویند. رین در لغت به معنی آلودگی و نجاست است و در عین حال زنگاری است که بر تیغی شمشیر و آینه می‌نشیند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳: ۱۹۲) و شاید چون به معنی زنگاری است که بر جسم شریف و صیقلی می‌نشیند به حجاب نشسته بر دل اطلاق می‌گردد. در اصطلاح حجابی است بر دل که کشف آن جز به ایمان ممکن نمی‌گردد. و باز گفته اند که رین به هیچ روی برطرف نمی‌گردد چون دل کافر، اسلام‌پذیر نیست. (هجویری، ۱۳۷۶: ۵۰۶) با این توضیح، حقیقت ایمان خود از میان برنده «رین» است. رین تیرگی و گرفتگی دل است که در نتیجه رفتار آدمی پدید می‌آید. در تفسیر این آیات سوره مطفین، آمده: «صدأ» در قلب کافران نفوذ کرده و جوهر آن را تیره ساخته است و «رین» که انبوهی و تراکم گناهان است قلبشان را فرا گرفته و حجاب آن گشته است و این گونه قلب از عدم پذیرش نور و بازگشت به صفای فطری در حجاب مانده است. (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۴۱۵)

«صدأ» در لغت به معنی زنگار و زنگ زدگی بر روی آهن و مانند آن است (مهیار، ۱۳۷۵، ۸۴) در اصطلاح آغاز رین است. «صدأ» تراکم ظلمت هیأت نفس و صور موجودات بر صفحه قلب است که آن را از قبول حقایق و تجلیات انوار پوشانده است. اما رسوخ آن در قلب به کلی صورت نگرفته است؛ هنگامی که رسوخ آن به حرمان و ناامیدی انجامد و حجاب کلی صورت گیرد، دیگر «ران» و «رین» خواهد بود. (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۷: ۵۹)

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹/یس) و [ما] فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند. (فولادوند، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۴۴۰) تأویل عرفانی این آیه چنین است: فرارو: جهت الهی انسان، سد اول: پیدایی نفس و صفات چیره شونده بر انسان پشت سر: سوی خاکی و کالبد و بدن او، سد دوم: حجاب طبیعت نفسانی و لذات جسمانی که مانع از انجام کارهای نیک می‌شود. پرده ای ...: صفت های جلالیه حق که راه علم و عمل را بر آنان سد می‌کند و بر پرستش بت های خود می‌مانند. و در نتیجه از زیادی حجاب در همه جهات و احاطه یافتن حجاب ها قدرت دید از آنان سلب می‌شود و هیچ چیزی اعم از انذار و تبشیر بر آنان اثری ندارد (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۱۷۳)

در آیه ۴۶ سوره اعراف نیز خداوند فرموده که بین اهل بهشت و دوزخ حجابی است که رسیدن آنها به هم را غیر ممکن می‌سازد و این حجاب می‌تواند مادی یا معنوی

باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۶۷) این حجاب را «حجاب الجوف» نیز نامیده اند. یعنی حجاب باطن که قلب را در حجاب قرار می دهد. حجاب الجوف، در لغت پوستی است که بین قلب و سایر اعضا است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۹۸) و مصداق این حجاب را این آیه قرآن می دانند، که مانع رسیدن لذت و خوشی بهشتیان به دوزخیان و آزار اهل جهنم به اهالی بهشت است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۱۹) با این تفاسیر، تفاوت اهل بهشت و دوزخ در قلبهایشان است.

ختم یا مهر دل، غشاوت، ستر، صدا و رین در معنای حجاب های ظلمانی به کار رفته اند. امام محمد باقر (ع) فرموده: هر گناهی نقطه ای سیاه در قلب پدید می آورد و به نسبت گناهان نقاط سیاه نیز فزونی می گیرد تا به کل لوح دل را فراگیرد و سیاه کند و این سیاهی دیگر بر نمی گردد. (امین، ۱۳۶۱، ج ۱۵: ۵۴) در مراتب حجاب، حجابی دیگر به نام «غین» است که آن هم زنگار و ریمی البته بسیار نازک است که با تصفیه و نور تجلی، روشن و برطرف می گردد. غین، حجاب مؤمنان است. (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۰۴) غین در لغت به معنی ابری است که آسمان را بپوشاند و نیز به معنی تیرگی است. (سجادی، ۱۳۸۳: ۶۱۵) غین را عارضی می دانند که از جایگاه امتحان حق به دل عارف رسد. (روزبهان، ۱۳۴۴: ۶۲۹)

تعالیم صوفیه برای زدودن حجاب نفس

پیران تصوف به سالکان می آموزند که تا دست و زبان و اندام و جوارح خود را از ناپاکی ها مبرا نگردانند الهام و کشفی در دلشان حاصل نمی گردد. دستی که به مخالفت مشغول است و زبانی که به کذب و غیبت می چرخد و اندامی که به هوای نفسانی قیام می کند... لذت الهام و کشف چگونه می یابد. (عطار، ۱۳۸۱: ۸۰۲) آنان پرهیزگاری را اصل لازم رفع حجاب می دانند. (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۷۷)

سالک نباید جز خدا از کسی بترسد و نباید امیدی جز درگاه حق داشته باشد. در غیر این صورت همه درها بر او بسته خواهد شد و در هفتاد حجاب پوشیده خواهد شد که کمترین آن شک و تردید است، که همواره او را در رعب و وحشت از عاقبت کار و دگرگونی حالش نگه می دارد. (قشیری، ۱۳۸۱: ۱۹۴)

سالک پس از کنار گذاشتن رذایل اخلاقی و صفت های ناپاک به مرحله تخلیه قلبی می رسد. و باید به تخلیه دل با صفت های پاک و نورانی دست یازد تا دل او به تجلیه رسد و حق

در آن تجلی یابد، اما اگر هر کدام از این صفات نیز سد راه او گردند و او را به خود مشغول سازند، باز هم مانع و حجاب راه او خواهند بود.

حجاب هایی دیگر نیز وجود دارند که در مرز بین نور و ظلمت هستند؛ انسان، روح از عالم علوی و جسم از عالم سفلی دارد و نخستین چیزی که مایه کدورت اوست، همین کالبد خاکی اوست.

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

(حافظ، ۱۳۸۱: ۴۶۴)

قلب انسان که تجلی گاه حق است بی واسطه جسم، این مکان نمی یابد. اما همین جسم خود حجابی می گردد بر جان سالک.

آدمی تلفیقی از جسم و جان است در شأن جسم آمده: خلقناکم و در شأن جان: صَوَّرْنَاكُمْ. این خانهای خلایق از هفتاد هزار پرده برآورده اند، پرده های نور و ظلمت، هر چه نور است، تخم کلمه طیبه است، و هر چه ظلمت تخم کلمه خبیثه، و آن گه همه به خاک پوشیده، و خاک پرده همه گشته... (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۷۲) از این روست که ریاضت از ارکان مهم عرفان است، جسم در ریاضت تحقیر می گردد تا حجاب های خاکی برطرف گردد.

غبار جسم حجاب جهان نورانی است ز ننگ سایه برآ آفتاب را دریاب

(بیدل، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۵۹)

نفس لطیفه ای الهی است که سری در جسم دارد و سری در روح و عالم غیب، نفس جوهر بخاری لطیفی است که حامل نیروی زندگی و حس و حرکت ارادی است و آن را «روح حیوانی» نامیده اند و آن گوهر تابناکی در بدن است که هنگام مرگ نورش از ظاهر و باطن قطع می گردد. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۱۰۷) نفس واسطه بین قلب (نفس ناطقه) و بدن است و مصداق شجره زیتونه در قرآن که نه شرقی است یعنی از شرق ارواح مجرد و نه غربی، یعنی از غرب اجساد کثیف مادی (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۴۴) نفس اماره، که آمر به شهوات و رذایل است انسان را در حجاب های ظلمانی قرار می دهد که شرح آن گذشت. نفس لواحه به نور قلب تابناک گشته است و انسان را از خواب غفلت بیدار می کند، شروع به سرزنش خود می نماید و از خداوند کمک می طلبد. خدا به این نفس در سوره قیامت، قسم یاد کرده

حجاب جان / ۲۰۳

است. حجابی که نفس لوامه می خواهد از آن بگریزد بین نور آگاهی و ظلمت نفسانی قرار دارد. وقتی آگاهی بر جان سالک می تابد او از خویشتن خود یا نفس شکایت می کند:

در مانده ی این وجود خویشم پاکم به عدم رسان به یکبار
چون با عدم نمی رسانی از روی وجود پورده برردار
تا کشف شود در آن وجودم اسرار دو کون و علم اسرار

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۲۱)

او می داند که انسان مرتبه ای لطیف دارد که از عالم روح آمده و مرتبه ای کثیف که متعلق به عالم ناسوت جسمانی اوست و هر دو مرتبه در عالم حجاب حق قرار دارند (حسن زاده، ۱۳۷۸: ۵۳) منیت و انانیت وجود خود و کدورت حاصل از آن را فهم می کند و می گوید: من و او نقاب آن روست و این و آن حجاب جمال دوست، و سر انگشت پنهان، دیده را مانع دیدار. (خوارزمی، ۱۳۶۸ ج ۱: ۲۸) شیخ عطار در الهی نامه داستان سگی تشنه را می سراید که چون تصویر خود را در آب می دید و گمان می کرد سگ دیگری است از ترس حمله ی آن سگ آب نمی خورد، تا تشنگی قرارش را گرفت و به یکباره خود را در آب افکند و ناگاه آن سگ و همی محو گشت. چو او از پیش چشم خویش برخاست خود او بود آن حجاب، از پیش برخاست...
پس به انسان می گوید:

تو هم از راه چشم خویش برخیز حجاب خود، تویی، از پیش برخیز
گرت مویی خودی بر جای باشد تو را بندی گران بر پای باشد

(عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۷)

حلاج نیز درخواست برداشته شدن حجاب انانیت را دارد:

بینی و بینک آنی ینازعنی فارفع بلطفک ایننی من البین

(خوارزمی، ۱۳۶۸: ۹۴)

خداوند می فرماید: **وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ** (حجر/۲۳) هرآینه ما هستیم

که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بعد از همه باقی می‌مانیم. (آیتی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۳) یعنی قلب های عارفان را به مشاهده زنده می‌گردانیم و نفس هایشان را با مجاهده می‌میرانیم. تا این حجاب نفس در پیش دل است، دل از مشاهدات محروم است باید که نفس به مجاهده‌ی مطابق با شریعت کشته گردد، تا دل زندگی آغاز کند و هدایت برسد و مشاهدت به وجود آید. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۴۶)

گر بد و نیک مهر و کین باشد هر چه جز دین حجاب دین باشد
در ره دین تنت حجاب تو است هستی تو بَرَت نقاب تو است

(سنایی، ۱۳۸۷: ۴۹۳)

مبارزه با نفس و خودی خویشتن و مجاهدت با نفس به کرات در کتاب های شریعت و عرفان اسلامی توصیه شده است. (اعدی عدوک نفسک التي بین جنبیک) مولانا در مثنوی نفس را با صفت های پلید (۲/۲۴۴۵)، دزد (۲/۱۰۶۳)، جهنمی (۲/۲۵۵۹) بی ارزش و فرومایه (۲/۲۶۰۳) و جاهای بسیار دیگر (ظلمانی (۳/۲۵۵۷) و... می نامد . که همه هشدار بر تسلط یافتن انسان بر نفس و نماندن در حجاب های آنست . منیت فرعون است حاکم بر مملکت تن که تا کفر او به در نشود ایمان در دل جای نمی‌گیرد.
گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش (مولوی، ۱۳۷۳: ۴۸۸)

در عرفان، دشمنی و مخاصمه سالکان با نفس کم کم به مکالمه ای می‌رسد که از نظر ادبی نیز بسیار خواندنی و شیرین است و سالک که اینک اختیار نفس خود را به دست دارد او را مجبور به اطاعت و سکوت می‌نماید، علاءالدوله سمنانی یکی از این عرفا بوده که هنگام ریاضت با نفس خود سخن می‌گفته و در مقابل خواسته های او تسلیم نمی‌شده است . مثلاً در ریاضتش برای گرسنگی، بادام و اندکی بعد خرمایی که در راه می‌یابد را نمی‌خورد و در دستمالی می‌پیچد و در مقابل نفسش اصرار می‌کند که یافتن این ها یعنی باید بخوری و او می‌گوید نه اکنون زمان مجاهده و ریاضت است. (پورجوادی، نشر دانش، ش ۱۱۰: ۲۷) این مباحثه ها و بحث و جدل های سالک با نفس که تمام کتاب های تصوف دیده می‌شود، می‌تواند یک نوع ادبی ارزشمند به حساب آید.
اگر سالک ادعایی در سلوک خود داشته باشد یا به اعمال خود فریفته گردد نیز در حجاب

حجاب جان / ۲۰۵

های نفسانی گرفتار خواهد شد. مدعیان محجوبانند. همان دعوی آنان را محجوب می‌سازد و از شهود حق و سخن او محجوب می‌گردد. اگر در محضر حق است که دیگر محتاج به ادعا نیست تنها در صورت غایب بودن است که ادعای شهود دارد. (عطارد، ۱۳۸۱: ۲۰۶) دعوی، ظلمانی ترین حجاب است بین بنده و خدای. (گوهرین، ۱۳۸۶: ۱۷۵)

حجاب زاهد بیچاره زهد و طاعت اوست ولی به مذهب ما بی حجاب باشد رند. (شاه نعمت الله، ۱۳۸۵: ۲۷۱)

اگر بنده در معاملات و عبادات خود، ثواب و پاداشی برای خود سزا بداند، این توقعش حجابی سخت است و اگر بر این حجاب خود واقف گردد، آگاهی نیز سبب عجب و خود بزرگ بینی اش می‌شود که آن نیز حجابی دیگر است. گفته‌اند: دیدن ثواب، حجاب در حجاب است و دیدن این حجاب، حجاب اعجاب است. (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۸۲)

ای که می‌گویی حجاب من نماند این نماندن هم حجابی دیگر است

(شاه نعمت الله، ۱۳۸۵: ۹۱)

پس خودبینی و عجب که از حجاب های نفس است خود راهزن سالک است. این حجاب اصطلاحی ادبی نیز دارد که به تأویل از آن می‌آید و آن «مژه» است. مژه در اصطلاح تصوف حجاب سالک در ولایت است که با تفکر در اعمال و کارهایش پدید می‌آید، چه پنهان و چه پیدا (تهانوی، ۱۸۶۲م، ج ۲: ۱۵۲۴)

بایزید بسطامی گفت: دوازده سال آهنگر نفس خود بودم در کوره ریاضت می‌نهادم و به آتش مجاهده می‌تافتم و بر سندان مذمت می‌نهادم و پتک ملامت بر او می‌زدم تا از نفس خویش آئینه‌ایی کردم، پنج سال آئینه خود بودم به انواع عبادت و طاعت آن آئینه می‌زدودم. پس یک سال نظر اعتبار کردم بر میان خویش از غرور و عشوه و به خود نگرستن، زناری دیدم و از اعتماد کردن بر طاعت و عمل خویش پسندیدن، پنج سال دیگر جهد کردم تا آن زنار بریده گشت و اسلام تازه بیاوردم. بنگریستم همه خلایق مرده دیدم. چهار تکبیر در کار ایشان کردم و از جنازه همه بازگشتم و بی زحمت خلق به مدد خدای به خدا رسید. (عطارد، ۱۳۸۷: ۲۱۵)

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من وتو راز این پرده نماند است و نماند خواهد بود

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۷۹)

ابوسعید می گوید: حجاب میان بنده و خدای، آسمان و عرش و کرسی نیست، پندار تو و منی تو حجاب تو است. از میان برگیر و به خدای رسیدی. (گوه‌رین، ۱۳۸۶: ۱۷۵)

حجاب نور

و اما حجاب های نور، این ها حجاب هایی هستند که بر سالکانی که دل را به صفا رسانده اند و درجه نفس را به نفس مطمئنه. نفس مطمئنه که در کلام حق، صاحب آن در زمره بندگان خدا و داخل در جنت اوست. او از خدا راضی و خدا خشنود از اوست. (فجر/۱۸) این نفسی است که با نور قلب به تابناکی و نورانیت کامل رسیده؛ و از صفت های زشت خود بیرون آمده و به اخلاق و خوی های نکو تخلق نموده است، روی کلی به سوی قلب دارد و در بالا رفتن به عالم قدسی از او پیروی می نماید. از پلیدی ها دور گشته، بر طاعات، مواظبت و مراقبت می نماید. (عبدالرزاق کاشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵) و این تازه آغاز راه سلوک روحانی است، از همان ابتدا اگر سلوکش برای رسیدن به شهود باشد، خود حجابی عظیم است، نباید از خدا چیزی جز خدا خواست، هر چه که در این راه نصیب سالک می شود باید از رهگذر عنایت دوست باشد نه خواهش های انسان. از یکی از پیران طریقت پرسیدند: می خواهی خدا را ببینی؟ گفت: نه. چون موسی خواست، ندید. و محمد، نخواست، دید. پس خواست ما حجاب اعظم ما است از دیدار حق. در دوستی با او، خواسته و تقاضا داشتن، یعنی مخالفت. و مخالفت، حجاب است. (هجویری، ۱۳۷۶: ۴۳۰) زیرا با محبت در تضاد است اگر خدا را دوست داری باید فرمان از او بری. یکی می گوید: وصالش را می خواهیم و او دوری مرا. پس به جهت خواسته او، خواسته ام را رها می کنم. این حالت دوگانه عاشق را هلاک می کند و او رامغلوب و درمانده می سازد. (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

آدم مرتبه ای لطیف دارد که از عالم روح آمده و مرتبه ای کثیف که متعلق به عالم ناسوت جسمانی اوست و هر دو مرتبه در عالم حجاب حق قرار دارند. (حسن زاده، ۱۳۸۱: ۵۳)

اولیایی که صاحب کشف و شهود و کرامت و واقعه هم هستند، هنوز در ابتدای راه قرار دارند و این ها حال های اولیه ایشان است اگر در این مراحل متوقف گردند بیم است که از قربت بیفتند و در حجاب شوند. از مرحله قربت تا رسالت فاصله مانند عرش تا ثری است. (عین القضاة، ۱۳۷۱: ۴۲) در آیه ۵۱ سوره شوری، خداوند می فرماید: هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده با او سخن گوید، یا فرشته ای می فرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. او بلند پایه و حکیم است. این آیه خطاب به محمد

مصطفی(ص) است که خدا با کسی جز او بی واسطه سخن نگفته است، مگر به صورت وحی یا الهام یا رویا. یا از پشت پرده چون موسی(ع) که حجاب نار در میان بود یا فرستادن فرشته ای چون جبرئیل.(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹، ۴۴) این حجاب را «حجاب قلب» گفته اند که مقام تجلیات صفات است بر سیل مناجات و مکالمه و مکاشفه و محادثه بدون رؤیت مانند تجلی حق بر موسی(ع)(ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۲۳۳) (به اعتقاد اهل سنت پیامبر اسلام تنها بشری بوده که در شب معراج خدا را بی واسطه دیده است. اما در تفاسیر شیعه این دیدار از پشت ستر و حجاب بوده است(خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۱۳: ۹۲) و آنان معتقدند رؤیت پیامبر اسلام رؤیت قلبی است .

سه حجاب را بین بنده و سالک شمرده اند: حجاب عزت، حجاب کبریا و حجاب عظمت.(ابن عربی، ۱۳۴۷، ج ۱: ۳۲۰)

منزل ها و مقامات سلوک در عین حالی که مقامی با ارزشند اما اگر صاحب حال و مقام را به خود مشغول دارند حجاب محسوب می شوند.

هر مقامی تا زمانی که سالک را در خود نگه می دارد، حجاب اوست، حتی توحید(هجوی، ۱۳۷۶: ۳۶۶) و باید از آن درگذرد و پیوسته در مراقبت باشد.

جهان آینه دلدار و حیرانی حجاب من چمن صد جلوه و نظاره نایاب است شبنم را

(بیدل، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۱۵)

حیرت ملازم شهود است اما خود حجابی بر شهود می گردد، چون حیرت از حالات قبض است و شهود از حالات بسط و قبض، خود دلیل حجاب است(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۷۹)

حجاب عزت همان عماء و حیرت است؛ که از تأثیر ادراکات کشفی در کنه ذات پدید می آید.(جرجانی، ۱۳۷۰: ۳۷) و عماء؛ مقام احدیت است که در پرده ی جلال است. و هم گفته اند که مقام «واحدیت» است که منشأ اسماء و صفات است. چون عماء ابر نازکی است که حایل بین آسمان و زمین است و این مقام هم حایلی بین آسمان احدیت و زمین کثرت است . و موافق با حدیث نبوی که زمانی که از او پرسیدند خدا پیش از آفرینش خلق کجا بود؟ فرمود: در عماء بود که نه بالای آن هوا بود نه زیر آن... (عبدالرزاق کاشی، ۱۳۷۷: ۹۹) و همچنین است حجاب وحدانیت در رساله ابن عربی(ابن عربی، ۱۳۸۷: ۱۱۱) وقتی سالک کار دل را به حق واگذارد، رحمت بر او فایض می گردد و از نور رحمت، اشراقی در وجودش پدید می آید و

سینه اش انشراح می پذیرد تا سیر ملکوت بر او منکشف گردد و این گونه حجاب عزت از روی دل به لطف رحمت گشوده شود و حقایق کارهای الهی در او بدرخشد. (غزالی، ۱۳۷۲: ۴۱)

حجاب کبریا، حجاب بهشتیان است که پروردگارشان را می بینند و بین آنان و پروردگارشان حجابی نیست جز روپوش کبریا و عظمتی که بر وجه او در بهشت جاوید است. لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله بر باقی بودن مراتب حجاب - که از مراتب مظهر [و یا مظهر] است - آگاهی داد. (قونوی، ۱۳۷۱، متن، ص: ۶۵)

و حجاب عظمت، صفات جلال پروردگار است: جمال حق چون خورشیدی است که فروغش را بر همه می گستراند و نور و پرورش می دهد. اما چشم از دیدار این خورشید عاجز است و این شدت عظمت نور وجود او همان صفات «جلال» اوست. چنانکه در چند مورد از ادعیه، که از پیغمبر و آل پیغمبر می باشد، آمده است «یا خفیاً من فرط ظهوره» و جناب حاجی این مضمون را در اول منظومه حکمتش به نظم عربی فرمود:

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره

(حسن زاده، ۱۳۷۸: ۵۰)

اگر سالک کشف و شهود را برای خود منزلتی به حساب آورد، از راه باز می ماند و از نهایت مقصود دور می گردد. یعنی شهود، مقصد غایی نیست و تنها یکی از منازل راه است. چون میزان و مراتب شهود نیز بسته به معرفت بیننده آن متفاوت است. بنا براین هر کسی به پندار ادراک و کشف خویش محجوب می گردد و به دیدن فضل و هنر خویش معیوب.

هان تا نشوی به کشف مغرور، که هست آن کشف حجاب نیز نوعی ز حجاب

(خوارزمی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۶۴)

بایزید می گوید: هر که به خود فرو نگردد و عبادت خویش خالص بیند و از صفای کشف خود حسابی بر تواند گرفت، و نفس خود را اخبث النفوس نبیند، او از هیچ حساب نیست. و هم او می گوید: علم، عذر است، معرفت، مکر است و مشاهده حجاب؛ پس کی خواهی یافت چیزی که می طلبی؟ (عطار، ۱۳۸۷: ۲۴۴)

حتی «بهشت» در تعبیر عارفان حجاب است ابن عربی می گوید: وادخلی جتتی یعنی داخل

شوید در «ستر» من که آن حجاب من است و محل اصحاب من. در توجیه آن می گویند: جنت در لغت زمینی است پر از درختان انبوه، چنان که سایه اش پوشاننده زمین است و مأخوذ از جن است. آنان می گویند: «نزد علمای ظاهر مقامات نزهت و وطن های محبوب آخرت است اما این بهشت افعال و اعمال است و عاشق در پی این نیست». (خوارزمی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۶)

آخر ای رضوان مرا با قصر جنت کم فریب عاشق دیدار او قانع بدین دیوار نیست

نور جمال یار که بالاترین مرحله شهودی است خود حجابی بر سالک است :

ای ذکر تو مانع تماشای تو دوست برق رخ تو نقاب سیمای تو دوست

با یاد لبست از لب تو محرومیم ای یاد لبست حجاب لب های تو دوست

(مولوی، ۱۳۷۳: ۱۲۸۲)

شعاع جمال یار چون دیده را خیره می سازد خود مانع دیدار می گردد.

حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال بیا و خرگه خورشید را منور کن

(حافظ، ۱۳۸۱: ۵۴۰)

دیگر دلیل حجاب گشتن مشاهده این است که وقتی شاهد عرفان از قلب به در می رود مشاهده گر در غم فراقش می ماند و بیش از شاهد، متوجه به هجران او می گردد و این خود حجاب است. (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۱۲۶) که داستان پیر چنگی و گریستنش را به یاد می آورد.

تجلی ذاتی که آخرین مرحله تجلی است، نیز حجاب است؛ می گویند: آینه مثالی است که حق نصب کرده از برای تجلی ذاتی تا هر کس از اهل عالم در وی نظر اندازد، جز صورت خود نبیند. پس می فهمد که دیدن ذات الهی ممکن نیست مگر در هنگام تجلی اسمایی آن هم از ورای حجاب های نوریه و صفاتی. (خوارزمی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲۵)

نور و ظلمتی دیگر نیز در حجاب های صوفیه دیده می شود و آن ظلمت نفسی است که روز و خورشید روح را می پوشاند و مایه ی حیات و پدید آمدن معانی در دل می گردد. و این معنی را از قرآن تأویل می کنند:

واللیل إذا یغشاها (الشمس/۴) یعنی هنگامی که شب ظلمت نفس، روح را می پوشاند. قلبی که محل معرفت و عرش رحمان است جز به آمیختگی نور روح و ظلمت نفس (خاکی

بودنش) پدید نمی‌آید. پس قلب ترکیبی از اجتماع این نور و ظلمت است. اگر ظلمت نفس نباشد معانی در قلب پدید نمی‌آیند چرا که صفا و نور بسیار روح مانع از آن است که چیزی در آن بماند. (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۴۳۴) یا در تفسیر آیه ۵۴ سوره اعراف، می‌گوید: عرش قلب محمدی است که خداوند با تمام صفاتش در آن تجلی یافته است. قمر، قلب است. نجوم، حواس است و شب، جسم است و ظلمت، طبیعت و سرشت آدمی و نهار، روح است. همین گونه است در تفسیر آیه ۳ سوره رعد و امثالهم.

قرآن در سوره نجم از حجابی سخن می‌گوید که سدره را در بر گرفته است. با مطالعه در معانی و تفسیرها در می‌یابیم مفسران و مترجمان نتوانستند به حقیقت پنهان در این آیه پی ببرند. وقتی که سدره را چیزی در خود می‌پوشید، (آیتی) چون سدره را می‌پوشاند (از نور عظمت حق) آنچه که احدی از آن آگه نیست. (قمشه ای) که فراز آمد بدان درخت آنچه فراز آمد (طبری) إِذْ يُغْشَى السُّدْرَةَ أَنْ كَرِهَ الْغَیْبُ الْمُنْجَبِ. ما یغشی آنچه می‌پسند [از آن پروانه زرین زنده]. (کشف الاسرار) چون می‌پوشید سدره را آنچه می‌پوشید از فرشتگان، که جمع شده بودند مر دیدن مصطفی را صلی الله علیه و سلم در آن مکان. (نسفی) در تفسیرها حجاب سدره را ملایک، فرش های طلا، نور و بها و نور حق یا نور پیامبر آورده اند. (خانگی و ریاضی، ج ۱۳: ۴۴۴) ابن عربی می‌گوید: سدره از جلال الهی و عظمت او پوشیده شده بود و تجلی حق بود که سدره را در بر گرفته بود و چون پیامبر (ص) به عین فنا رسید و دیگر حجابی چون وحی و جبرئیل در کار نبود. تجلی حق را به عینه دید. و ما زاغ البصر و ما طغی: دیده اش به غیر حق توجهی نداشت و حقیقت را دید و هیچ نظری به خود نداشت و در حجاب انانیت نبود... (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۲۹۴)

نتیجه گیری

۱- چنان که بر می‌آید حجابها از نور و ظلمت آدم مسکین را در بر گرفته اند و تنها باید همتی از سوی حق به او تفویض گردد تا ابتدا رذایل اخلاقی را رها کند و مطابق با احکام شریعت و آموزه های اخلاقی سودمند عرفان اسلامی، حجاب های ظلمت را از وجود ارزشمند انسانی - الهی خود بردارد.

۲- نخستین مراحل برطرف نمودن حجاب عاری نمودن نفس از پلیدیها و تبدیل کردن نفس اماره به لوازمه و پس از آن به نفس مطمئنه است. انسان باید همواره دستی به رینا برآورد

و لا تزغ قلبی بخواند تا او که نور دیدار می دهد، به ختم جان و مهر دل و حجاب رین گرفتارش نسازد . چون تنها خدا است که فعال مایشاء است. و چشم دل باز دارد تا ببیند که نور حق چگونه در عالم فیضان دارد و خود را به کری و کوری نزند و هنگامی که لمعان برق پروردگار و بوی خوش عرفان او سراسر کره خاک و افلاک را در بر گرفته خود را از این همه جمال ، محروم نگرداند.

۳- حجاب های نور که مراتب بالای بشریت است و نشانگر عظمت حق است و دور از دسترس بودن او و در عین حال جایگاه رفیع انسان را بیان می کند که چگونه می تواند جان و دلش را در حضرت دوست حاضر آرد و به این ادراک برسد که این پیکره گلی چون گلابدانی سرشته شده که اگرچه جنس از خاک دارد اما می تواند جانش را از حقیقت محمدی لبالب سازد . حجاب های نورانی انسان را در مقامی ارزشمند قرار می دهند. ابن عربی می گوید : تصریح به حجاب کن! تا عارفان متنبه شوند که بالاتر از این مقام، مقامی نیست و رفع حجاب به حیثیتی که در میان علم حق و علم بنده فرقی نماند، متصور نیست. (خوارزمی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۳۱) عرفا، حجاب ها را مراتبی برای تشخیص منازل و درجات سلوک می دانند. و می گویند خداوند پرده هایی از حجاب آویخته تا درجات بندگان به آن پدیدار شود. (انصاری، ۱۳۸۹ : ۴۳)

۴- آنچه در نهایت باید گفت این است که حجاب ها با آن که دور کننده اند اما خود دلیلی بر ارزش و قابلیت انسان به رشد و تعالی به شمار می آیند و علاوه بر آن به انسان یادآور می شوند که همواره بین انسان و خدا بسیار فاصله است و با آن که از رگ گردن به او نزدیک تر است اما دیریاب و دور است.

منابع و مأخذ

- آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۵، ترجمه قرآن، تهران، سروش.
- ابن عربی، محی الدین محمد، ۱۴۲۲ق، تفسیر ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن عربی، محی الدین، الفتوحات مکّیه، (۴ جلدی)، بیروت، دار صادر
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، دارصادر.
- الفتی تبریزی، شرف الدین حسین، ۱۳۷۷، رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ، تصحیح: مایل هروی، تهران، مولی.
- امین.، سیده نصرت، ۱۳۶۱، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان چاپ اول، ۱۳۶۱
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۸۶، طبقات صوفیه، تصحیح: مولایی، تهران، توس.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۸۹، سخنان پیر هرات، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی (امیر کبیر).
- بیدل، عبدالقادر، ۱۳۸۹، دیوان بیدل، بهداروند، تهران، نگاه
- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۸۲، زبان حال در آثار علاءالدوله سمنانی، نشر دانش، ش ۱۱۰، صص ۲۵-۳۵
- التهانوی، محمد اعلی بن علی، (۱۸۶۲م)، کشف الاصطلاحات الفنون، تصحیح: محمد وجیهه و عبدالحق و غلام قادر، کلکته، شیانگ سوسایتی آف بنگال.
- جرجانی، علی بن محمد، ۱۳۷۰، التعریفات، تهران، ناصر خسرو.
- حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۸۱، دیوان حافظ، خطیب رهبر، تهران، صفی علی شاه.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۸، ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد.
- خانی، رضا و ریاضی، حشمت الله، ۱۳۷۲، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العبادة، تهران، پیام نور.
- خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، ۱۳۶۸، شرح فصوص الحکم، تهران، مولی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم.
- رشید الدین میبدی، احمد بن ابی سعد، ۱۳۷۱، کشف الاسرار و عدّه الابرار، تهران، امیر کبیر.
- روزبهان بقلی، ۱۳۴۴ش، شرح شطحیات، چاپ هانری کوربن، تهران، طهوری.

- سجادی، سید جعفر، ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، تهران، طهوری.
- سراج طوسی، ابونصر، ۱۳۸۸، اللمع فی التصوف، ترجمه: محبتی، مهدی، تهران، اساطیر.
- سنایی، ۱۳۸۷ حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح: مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- شاه نعمت الله ولی، ۱۳۸۵، کلیات اشعار شاه نعمت الله، نوربخش، تهران، یلدا قلم.
- صدر الدین قونوی، ۱۳۷۱، ترجمه: فکوک، خواجهوی، تهران، مولی.
- عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۷، اصطلاحات الصوفیه، تهران، مولی.
- عطار، فرید الدین، ۱۳۸۷، الهی نامه، تصحیح: کدکنی، تهران، سخن.
- عطار، فرید الدین، ۱۳۸۴، دیوان اشعار عطار، تفضلی، تهران، علمی فرهنگی.
- عطار، فریدالدین، ۱۳۸۱، تذکره الاولیاء، تهران، پیمان.
- عین القضاة، ۱۳۷۱، تمهیدات، تصحیح: عسیران، تهران، کتابخانه منوچهری.
- غزالی، امام محمد، ترجمه احیا العلوم، ترجمه: خوارزمی، تهران، علمی فرهنگی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، العین، قم، هجرت.
- فولادوند، محمد مهدی، ۱۴۱۵ق، ترجمه: قرآن، تهران، دارالقرآن الکریم.
- قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۸۱، رساله قشیریه، تهران، علمی فرهنگی.
- گوهرین، صادق، ۱۳۶۸، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار.
- موسوی همدانی، سید محمدباقر، ۱۳۷۴، ترجمه تفسیر المیزان، قم، جامعه اسلامی مدرسین حوزه علمیه قم.
- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۷۳، کلیات شمس تبریزی، فروزانفر، تهران، نگاه.
- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۸۹، مثنوی معنوی، حمیدیان، تهران، قطره
- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۷۱، الانسان الكامل، تصحیح: موله، تهران، نشر طهوری، چاپ سوم

